

بازنمایی حیات انسان افغانستانی تبار در ایران: تحلیل گفتمان انتقادی رنج

آروین کیاست منش

طرح مسئله: نژادپرستی نهادینه شده و تحلیل گفتمان انتقادی

هدفی که در این نوشتار دنبال می‌کنم، طبیعت‌زدایی از کردوکارهای نژادپرستانه‌ای است که منجر به سرکوب و به حاشیه‌رانده شدن افغانستانی تبارهای ساکن در ایران، شده‌اند. این سازوکارهای نژادپرستانه در نهادهای مختلف جا خوش کرده‌اند؛ بنابراین، نژادپرستی امری فردی نیست. تقلیل نژادپرستی به اذهان سوژه‌های منفرد، اشتباهی روش‌شناختی است؛ زیرا این رویکرد از تحلیل بینا-گفتمانی^۱ نژادپرستی عاجز است و در نتیجه نمی‌تواند نسبت میان سوژه و ساختار را بررسی کند، نسبتی که فراتر از رویدادهای دم‌دستی است. بنابراین، نژادپرستی هیچ ربطی به سوژه‌های خوب/بد ندارد؛ به این معنا که نباید تاکید را روی انسان‌های به اصطلاح «نژادپرست» بگذاریم. ما باید بتوانیم خود پدیده‌ی نژادپرستی^۲ را بررسی کنیم. البته حذف سوژه از تحلیل به معنای سلب عاملیت از انسان‌ها و نفی امکان‌های مقاومت نیست. فرکلاف می‌نویسد: «مقاومت و تغییر نه تنها ممکن‌اند، بلکه به‌طور مداوم در حال رخ دادن، هستند» (Fairclough, 2001, P. 3). بنابراین، در این متن می‌کوشم تا از امکان‌های مقاومت هم صحبت کنم، امکان‌هایی که پاسخی قابل توجه به پرسش معروف اسپیواک می‌دهند: /یا فرودست می‌تواند سخن بگوید؟

روش من برای تحلیل این نژادپرستی نهادینه شده، تحلیل گفتمان انتقادی است^۳. در این راستا، تلاش می‌کنم تا با بررسی گزارشی که راجع به مهاجران افغانستانی تبار در پایگاه خبری «اقتصاد آنلاین» منتشر شده است، به بررسی رابطه‌ی میان امر نشانه‌شناختی^۴ و مناسبات قدرت، پردازم. هدف من نشان دادن تمام آن چیزهایی است که به

¹ Interdiscursive

² Racism

³ Critical Discourse Analysis

⁴ The semiotic

موجب این گزارش رؤیت‌ناپذیر^۵ می‌شوند. امر رؤیت‌ناپذیر، به این معنا، مسائلی هم‌چون طرد و سرکوب انسانِ افغانستانی‌تبار را پنهان نگه می‌دارد و امکان شنیده‌شدنِ را از او، می‌ستاند. بنابراین، نسبت بسیار مهمی میان فهمِ متعارف^۶ (دانش بازتولیدشونده حولِ گروهی خاص)، امر نشانه‌شناختی (گفتمان حاکم) و مناسبات قدرت^۷ وجود دارد. نیت من از نوشتن این متن، نشان دادنِ نحوه‌ی مفصل‌بندی^۸ این سه عنصر در این گزارش است. به عبارت دیگر، می‌خواهم نشان دهم که چگونه بدنه‌ی دانشی که حولِ هستیِ انسانِ افغانستانی‌تبار تولید می‌شود، نژادپرستی سیستماتیکِ حاکم بر نهادهای مختلفِ را از بحث کنار می‌گذارد و وضع موجود را بازتولید می‌کند. علاوه بر این، در بخشی از همین متن، به ضدروایت^۹‌هایی می‌پردازم که این شکل از بازنمایی‌های نژادپرستانه را نقد می‌کنند. در همین راستا، سعی می‌کنم یک‌سری از نوشته‌های زنان افغانستانی‌تباری را بررسی کنم که در جهتِ اسطوره‌زدایی از کلیشه‌های نژادپرستانه گام برمی‌دارند. این بخش هم شامل گزارشی‌ست که در پایگاه خبریِ «پیام ما» منتشر شده است.

جستارِ حاضر، سه بخش و یک نتیجه‌گیری دارد: در بخش اول دربابِ مبانیِ روش‌شناختی و نظری این متن صحبت خواهم کرد؛ یعنی تحلیلِ گفتمانِ انتقادی (مدلِ نورمن فرکلایف) و نظریاتِ میشل فوکو. در بخش دوم تلاش می‌کنم تا مواجهه‌ای انتقادی با گزارشِ «اقتصاد آنلاین» داشته باشم، در بخش سوم از ضدروایت‌ها و مقاومت‌هایی جمعی از زنان افغانستانی‌تبار، می‌گویم و درنهایت هم جمع‌بندیِ نهاییِ متن را خواهیم داشت.

⁵ Invisible

⁶ Common-sense

⁷ Power relations

⁸ Articulation

⁹ Counter-narrative

۱- مبانی روش شناختی و نظری

۱-۱ تحلیل گفتمان انتقادی: مدل دیالکتیکی-رابطه‌ای^{۱۰}

اتکای من در این بخش بر دو مقاله از نورمن فرکلاف^{۱۱}، از بنیان‌گذاران تحلیل گفتمان انتقادی، خواهد بود. فرکلاف سه ویژگی بنیادین برای تحلیل گفتمان انتقادی قائل است: رابطه‌ای^{۱۲} بودن، دیالکتیکی^{۱۳} بودن و فرا-رشته‌ای^{۱۴} بودن (Fairclough, 2010). رابطه‌ای بودن تحلیل گفتمان به این معناست که گفتمان را نباید نوعی «شی» (Fairclough, 2010, P. 3) در نظر گرفت؛ گفتمان نوعی رابطه میان پدیده‌های اجتماعی مختلف است. به این اعتبار، گفتمان را نمی‌توان نوعی ابژه‌ی منفصل در نظر گرفت و شروع به تحلیل آن کرد. گفتمان همواره در رابطه‌مندی میان عناصر مختلف معنا می‌یابد. فرکلاف می‌نویسد: «گفتمان ممکن است به‌عنوان نوعی موجود یا شیء دیده شود؛ اما خود آن مجموعه‌ی پیچیده‌ای از روابط است که شامل ارتباطات میان افرادی می‌شود که صحبت می‌کنند، می‌نویسند و به طرق دیگر بایکدیگر ارتباط برقرار می‌کنند» (Ibid). هدف فرکلاف نقد رویکردهایی به تحلیل گفتمان است که به توصیفی ساده از ویژگی‌های زبان‌شناختی گفتمان بسنده می‌کنند. مثلاً فرض کنید متن مکالمه‌ی میان یک دانشجو و استاد را می‌خوانید. در این متن، دانشجو دائم از افعال سوم شخص و درخواستی استفاده می‌کند؛ اوست که دائم قطع می‌شود؛ و حق پرسیدن هیچ سوالی را ندارد. تحلیل‌گر توصیفی صرفاً به نشان دادن این امر بسنده می‌کند؛ اما فرکلاف این گفتمان را به مناسبات قدرت پیوند می‌زند (یعنی روابط سلسله‌مراتبی میان دانشجو و استاد). به زبان دیگر، تحلیل گفتمان توصیفی، ارائه‌ی گزارشی از خصوصیات زبان‌شناختی متن را کافی می‌داند؛ حال آنکه تحلیل‌گر انتقادی نسبت میان گفتمان-اشیا مختلف را بررسی می‌کند. نکته‌ی بعدی این است که تحلیل گفتمان توصیفی، پدیده‌ها را در «زمینه‌ای خرد»^{۱۵} بررسی می‌کند (Ibid). به این اعتبار، نسبت میان گفتمان و ساختارهای کلان، قطع می‌شود و تحلیل گفتمان به بررسی ویژگی‌های ذهنی

¹⁰ The dialectical-relational model

¹¹ Norman Fairclough

¹² Relational

¹³ Dialectical

¹⁴ Transdisciplinary

¹⁵ Micro context

مشارکت‌کنندگانِ متن، تقلیل می‌یابد. این دقیقاً همان‌چیزیست که فرکلاف نقد می‌کند: سوژه‌گرا شدن تحلیل‌گفتمان. ویژگی دوم تحلیل‌گفتمان، دیالکتیکی بودن است. او می‌نویسد: «روابط دیالکتیکی، روابطی هستند بین اشیایی که با یکدیگر متفاوت‌اند، اما نمی‌توان آن‌ها را «مجزا» از هم دانست؛ به این معنا که کاملاً از یکدیگر جدا نیستند و یکدیگر را کنار نمی‌گذارند» (Ibid). مثلاً قدرت و گفتمان با یکدیگر رابطه‌ای دیالکتیکی دارند. در نتیجه، نه قدرت کاملاً مساوی با گفتمان است و نه گفتمان کاملاً مساوی با قدرت؛ اما در عین حال، با یکدیگر رابطه دارند. بنابراین: «قدرت تاحدودی برابر با گفتمان است و گفتمان نیز تاحدودی برابر با قدرت است» (Ibid). از این دو ویژگی می‌توان نتیجه گرفت که تحلیل‌گفتمان انتقادی، بررسی رابطه‌ی دیالکتیکی میان قدرت و دیگر اشیاست. ویژگی سوم، فرا-رشته‌ای بودن تحلیل‌گفتمان انتقادیست؛ یعنی این روش‌شناسی مرزهای رایج میان علوم مختلف را در می‌نوردد. کسی که در این حوزه فعالیت می‌کند، باید بتواند رابطه‌ی میان گفتمان-اشیا مختلف را از وجوه مختلفی بررسی کند (جامعه‌شناختی، سیاسی، اقتصادی، زبان‌شناختی و...). نتیجه‌ای که از این سه ویژگی می‌توان گرفت این است: «تحلیل‌گر گفتمان بر خود گفتمان تمرکز می‌کند؛ اما هرگز آن را به صورت جداگانه بررسی نمی‌کند. او همیشه به ارتباط آن با دیگر عناصر توجه دارد و این کار را به گونه‌ای انجام می‌دهد که با تعریف مشترک موضوع پژوهش هماهنگ باشد» (Ibid).

فرکلاف در مقاله‌ای به اسم «رویکردی دیالکتیکی-رابطه‌ای به تحلیل گفتمان انتقادی در تحقیق اجتماعی»، به بررسی مراحل تحلیل گفتمان می‌پردازد. البته او می‌گوید نباید این مراحل را چهارچوب‌هایی الزامی دانست که پژوهش‌گر ملزم است از آن‌ها پیروی کند. این تصور اشتباهیست. با این حال، این شکل از مرحله‌بندی می‌تواند در مواردی کارا باشد؛ مثل زمانی که می‌خواهیم به فرآیند تحقیق، نظم ببخشیم. فرکلاف چهار مرحله‌ی بنیادین برای تحلیل گفتمان انتقادی در نظر می‌گیرد: نخستین مرحله، انتخاب یک پدیده‌ی اجتماعی (همچون فقر، نابرابری، نژادپرستی و...). دومین مرحله، موانعی هستند که امکان بررسی این مسائل اجتماعی را دشوار/ناممکن می‌کنند. سومین مرحله، بررسی دلایل وجود چنین مسائلیست (چرا مثلاً نژادپرستی وجود دارد؟). و مرحله‌ی پایانی به تحلیل امکان‌های مقاومت، اختصاص دارد (Fairclough, 2010). در ادامه تلاش می‌کنم تا این مراحل را توضیح دهم.

در گام نخست باید پدیده‌ی تحلیلی‌مان را انتخاب کنیم. مثلاً در این جستار، من به مقوله‌ی نژادپرستی می‌پردازم. سپس باید آنچه را که فرکلاف «ابژه‌های تحقیق»^{۱۶} می‌نامد در چهارچوبی نظری بیاوریم؛ اما این چهارچوب نظری می‌تواند فرا-رشته‌ای باشد. به این معنا، پژوهش‌گر خود را به رشته‌ای مشخص محدود نمی‌کند. او می‌نویسد: «ساختن موضوعی پژوهشی برای این بحث، نیازمند استفاده از نظریه‌های مرتبط در رشته‌های مختلف است تا بتوان فراتر و عمیق‌تر از آنچه در ظاهر موضوع است، پیش رفت» (Fairclough, 2010, P. 236). در این جستار می‌کوشم تا با توسل به نظریات میشل فوکو، گزارش «اقتصاد آنلاین» را بررسی کنم، نظریاتی همچون «روابط قدرت»، «تکنولوژی‌های سوژه‌سازی»، «فرآیندهای پایگان‌بندی» و...

بعد از تعیین موضوع و چهارچوب نظری پژوهش، باید به سراغ انتخاب متن رفت. متن انتخابی می‌تواند دیداری، شنیداری یا به هر نوع دیگری باشد. مثلاً شاید پژوهش‌گری بخواهد به نحوه‌ی بازنمایی افغانستانی‌تبارها در سریال‌های تلویزیونی بپردازد. در این نوشتار، هدف من بررسی نحوه‌ی بازنمایی افغانستانی‌ها در یک گزارش مکتوب است. در همین مرحله، پژوهش‌گر به بررسی رابطه‌ی میان گفتمان و اشیا مختلف می‌پردازد (Ibid). همان‌طور که پیش‌تر هم گفتم، هدف تحلیل گفتمان انتقادی نشان دادن رابطه‌مندی میان امر گفتمانی و امور دیگر است. من می‌کوشم تا رابطه‌ی میان گفتمان (که فرکلاف بیشتر آن را «امر نشانه‌شناختی» می‌نامد) و روابط قدرت را بررسی کنم.

در مرحله‌ی سوم، به علل وجودی پدیده‌ی مورد بررسی، می‌پردازیم. منظور از «علل وجودی» نوعی تحلیل فروکاست‌گرایانه‌ی علی-معلولی نیست؛ بلکه هدف نشان دادن کارکرد^{۱۷} آن پدیده در «نظم اجتماعی» است. مثلاً کارکرد نژادپرستی می‌تواند بازتولید نظم اجتماعی باشد. به عبارت دیگر، نژادپرستی را می‌توان پدیده‌ای دانست که در جهت حفظ نظم موجود، حرکت می‌کند. یکی دیگر از کارکردهای مهم نژادپرستی، سرکوب ایده‌ی «تفاوت»^{۱۸} است. به این معنا که نژادپرستی درصدد ایجاد نوعی جامعه‌ی یک‌دست است، جامعه‌ای که به تکرار مجال بروز و ظهور نمی‌دهد.

¹⁶ Objects of research

¹⁷ Function

¹⁸ Difference

و در نهایت، پژوهش‌گر انتقادی از امکان‌های مقاومت، صحبت می‌کند. این نکته‌ی بسیار مهمی‌ست؛ زیرا، تحلیل گفتمان انتقادی سویه‌های رهایی‌بخش خود را دقیقاً در همین‌جا نشان می‌دهد. در بخش سوم همین جستار، تعدادی از نوشته‌های زنان افغانستانی تبار را خواهیم خواند که در نقطه مقابل سوژه‌سازی گزارش «اقتصاد آنلاین» قرار می‌گیرند. به سخن دیگر می‌توان گفت که این نوشته‌ها نقش قسمی «ضدروایت» را بازی می‌کنند.

تحلیل گفتمان فرکلاف مبتنی بر سه مرحله است: سطح توصیف^{۱۹}، سطح تفسیر^{۲۰} و سطح تبیین^{۲۱}. در سطح توصیفی صرفاً ویژگی‌های زبان‌شناختی متن را بررسی می‌کنیم. در بخش تفسیری نسبت میان خواننده و بافت نزدیک متن را تحلیل می‌کنیم. و سرانجام در سطح تبیینی، رابطه‌ی میان متن و مناسبات قدرت را می‌کاویم (Fairclough, 2001). مثلاً در همین گزارش «اقتصاد آنلاین»، وقتی سطح توصیفی را بررسی می‌کنیم، به دستور زبان، نوع واژه‌گزینی و... توجه خواهیم کرد. در سطح تفسیری نشان می‌دهیم که این گزارش در زمانی منتشر می‌شود که مهاجرستیزی به اوج خود رسیده است. و در سطح تبیینی، نسبت میان این گزارش و مناسبات قدرت را بررسی می‌کنیم.

۲-۱ مبانی نظری: میشل فوکو و فرآیندهای سوژه-منقادی

قدرت، موضوع بسیار پیچیده‌ای‌ست. در طول تاریخ بشر، متفکران تلاش کرده‌اند تا به شیوه‌های مختلفی قدرت را صورت‌بندی کنند. میشل فوکو نیز صورت‌بندی از قدرت ارائه می‌دهد که به بحث‌های بسیار مهمی دامن زده است. تلقی این اندیشمند فرانسوی از قدرت با برداشت پیشینیانش از همین مفهوم، تفاوت بنیادینی دارد. فوکو در کتاب *اراده به دانستن* می‌نویسد: «قدرت چیزی نیست که تصاحب شود، به دست آید یا تقسیم شود، چیزی که نگه داشته شود یا از دست بگریزد؛ قدرت از نقاط بی‌شمار و در بازی روابطی نابرابر و متغیر اعمال می‌شود (فوکو، ۱۳۹۰، ص ۱۰۹). بنابراین قدرت «از پایین می‌آید؛ یعنی در مبدا روابط قدرت، تقابل دوتایی میان حاکمان و اتباع وجود ندارد (همان). همان‌طور که مشخص است، فوکو تصور رایج از قدرت را نقد می‌کند. در این تصور، قدرت به امری یک‌سویه تقلیل می‌یابد. به عبارت دیگر، قدرت به وسیله‌ی گروه حاکمی تبدیل می‌شود که آن را

¹⁹ Description

²⁰ Interpretation

²¹ Explanation

بر گروهی از مردم محکوم، اعمال می‌کند. بر همین اساس، قدرت به پدیده‌ای متمرکز تبدیل می‌شود که صرفاً دولت می‌تواند آن را اعمال کند. برعکس، دلوز معتقد است که: «...دولت اثر کلی یا نتیجه‌ی بس‌گانگی چرخ‌دنده‌ها و کانون‌هایی است که در سطحی کاملاً متفاوت جا دارند و به نوبه‌ی خود «خرده‌فیزیک قدرت» را می‌سازند (دلوز، ۱۳۸۹، ص ۵۰). اما در دیدگاه‌های متعارف، قدرت، صرفاً نفی می‌کند. به زبان دیگر، قدرت به نیرویی سلبی فروکاسته می‌شود. این برداشت حقوقی از قدرت در تضاد با رویکرد فوکوست. درمقابل، فوکو معتقد است که مطالعه‌ی «این خرده-فیزیک مستلزم آن است که قدرت اعمال شده در آن نه به منزله‌ی یک خاصیت، بلکه به منزله‌ی یک استراتژی در نظر گرفته شود، و اثرهای استیلایی این قدرت نه به یک «تصاحب» بلکه به ترتیبات، مانورها، تاکتیک‌ها، تکنیک‌ها و عملکردها نسبت داده شود؛ این مستلزم آن است که قدرت را نه به منزله‌ی امتیازی که می‌توان از آن برخوردار شد، بلکه به منزله‌ی شبکه‌ای از مناسبات در حال گسترش دید» (فوکو، ۱۳۷۸، ص ۳۹). قدرت پراکنده است و از مجراهای مختلف اعمال می‌شود. که خود این را می‌توان در بحث نژادپرستی به خوبی مشاهده کرد؛ این که در ذره‌ذره‌ی حیات اجتماعی نژادپرستی رسوخ کرده است و در نتیجه نمی‌توان آن را به اذهان انسان‌های «نژادپرست» تقلیل داد.

درمقابل قدرت، اما، همواره مقاومت وجود دارد. بازهم یکی دیگر از پیش‌فرض‌های مهمی که فوکو نقد می‌کند همین است. تصور رایج این است که وقتی قدرت حضور دارد، مقاومت وجود ندارد و وقتی مقاومت وجود دارد، قدرتی جلودار آن نیست. این دقیقاً همان بحث فرکلاف است که قائل به نسبتی دیالکتیکی میان گفتمان و دیگر اشیاست. میان قدرت و مقاومت هم رابطه‌ای دیالکتیکی وجود دارد. بر همین اساس هم هست که فوکو معتقد است هر جا قدرت باشد، مقاومت هم هست. رابطه‌ی میان آزادی و قدرت هم به همین شکل است. فوکو در مقاله‌ی «سوژه و قدرت» می‌نویسد: «قدرت صرفاً بر سوژه‌های آزاد و از آن حیث که آزاداند، اعمال می‌شود» (فوکو، ۱۳۸۹، ص ۴۲۷). بنابراین، هم‌زمان که آزادی وجود دارد، قدرت هم هست و هر جا که قدرت وجود داشته باشد، آزادی هم حضور دارد. به عبارت دیگر: «مسئله‌ی محوری قدرت بردگی اختیاری نیست. چگونه می‌توانیم بخواهیم که برده باشیم؟ سرکشی اراده و سازش‌ناپذیری آزادی در بطن رابطه‌ی قدرت وجود دارد، و هم همواره آن را بر می‌انگیزد» (همان).

رابطه‌ی میان قدرت و دانش به چه شکلی است؟ دوباره باید از نقد همان تصور رایج شروع کنیم؛ یعنی این گزاره که می‌گوید: هر جا قدرت باشد، دانش نیست و هر جا دانش باشد، قدرت حضور ندارد. این صورت‌بندی عصر روشن‌گری از دانش است؛ چرا که در آن زمان متفکران بر این عقیده بودند که دانش سد محکمی در برابر خرافات و استبداد است. در عصر روشن‌گری نگاه غالب این بود که بشریت در خطی مستقیم به سوی «پیشرفت» گام بر می‌دارد و در این راه، نقش اصلی را علم بر عهده دارد. فوکو یکی از مهم‌ترین منتقدان این برداشت از علم است. او علم را نه امری رهایی‌بخش، بلکه اتفاقاً مجموعه کردارهایی می‌بیند که در جهت سوژه-سازی گام بر می‌دارند. خود فوکو می‌نویسد: «هدف کار من تحلیل پدیده‌های قدرت یا ساختن بنیان‌هایی برای چنین تحلیلی نبوده. بلکه من در پی تولید تاریخی از شیوه‌های متفاوت سوژه‌شدن انسان در فرهنگ‌مان بوده‌ام» (فوکو، ۱۳۸۹، ص ۴۰۸). او دو شکل از فرآیند شکل‌گیری سوژکتیویته را بررسی می‌کند: سوژه‌شدن به و سوژه‌شدن در چیزی. مثلاً فوکو در کتاب *تاریخ جنون*، به بررسی تاریخ شکل‌گیری سوژه‌ی «دیوانه» در غرب می‌پردازد. سوژه‌ی «دیوانه» نخست به ابژه‌ی تحلیل علمی تبدیل می‌شود؛ یعنی مجموعه از نهادها که حول بدن این سوژه شکل می‌گیرند و در ادامه همین فرد «دیوانه»، با آنچه که فوکو «نگاه خیر» می‌نامد، تمام این رویه‌ها را درونی‌سازی می‌کند. به عبارت دیگر، روان‌پزشک با یک نگاه، «دیوانه» را در سیستم درمانی موجود پایگان‌بندی می‌کند. یا در مثالی دیگر می‌توان گفت که فوکو در کتاب *مراقبت و تنبیه: تولد زندان*، نحوه‌ی شکل‌گیری سوژه‌ی «بزهکار» را بررسی می‌کند؛ این که چگونه همین سوژه به ابژه‌ی علم روان‌پزشکان، حقوقدانان، روان‌شناسان و... تبدیل می‌شود. بنابراین، می‌توان نشان داد که چگونه میان دانش و قدرت رابطه‌ای دوسویه وجود دارد. به سخن دیگر، قدرت نافی دانش یا دانش نافی قدرت، نیست. هر دو یک‌دیگر را بازتولید می‌کنند. اندیشیدن راجع به این رابطه‌ی دیالکتیکی بسیار مهم. مثلاً نگاه کنید به بدنه‌ی دانشی که حول حیات انسان افغانستانی تبار شکل گرفته است. در همین متن تلاش می‌کنم تا رابطه‌ی دانش-قدرت را در نسبت با نژادپرستی، تحلیل کنم.

نتیجه‌ای که می‌توان از این بخش گرفت این است که قدرت، درون‌ماندگار^{۲۲} مقاومت، آزادی و دانش است، و هم‌چنین این سه عنصر هم درون‌ماندگار قدرت‌اند. بحث دلوژ هم همین است. او می‌نویسد: «ویژگی‌های «قدرت» عبارت‌اند از درون‌ماندگاری حوزه‌اش بدون وحدتی متعالی، پیوستگی خط‌اش بدون مرکزیت‌دهی فراگیر، و

²² Immanent

ارتباطِ قطعه‌هایش بدونِ تمامیت‌بخشی متمایز: فضایی متسلسل» (دلوز، ۱۳۸۹، ص ۵۲). علت درون‌ماندگار، علتی‌ست که در معلولش فعلیت می‌یابد، در معلولش ادغام می‌شود و در معلولش خود را متمایز می‌کند. «یا به عبارت بهتر، علتِ درون‌ماندگار، علتی‌ست که معلولش آن را فعلیت می‌بخشد، ادغام می‌کند و متمایز می‌سازد. هم‌چنین رابطه و استلزام متقابلی وجود دارد میانِ علت و معلول» (همان). این تلقی از علیت، در نقطه مقابل برداشت سنتی قرار می‌گیرد. در تفسیری کلاسیک‌تر از این موضوع، معلول صرفاً بازتاب‌دهنده‌ی منفعلِ اثرات علت است. حال آنکه در این رویکرد، علت و معلول رابطه‌ای دیالکتیکی، درون‌ماندگار و فعلیت‌بخش با یک‌دیگر دارند.

۳-۱ نسبت میان روش و نظریه: گفتمان و زبان

رابطه‌ی میان بخش نظری و بخش روش‌شناختی به چه صورت است؟ شاید این اشتباه پیش آید که در این تحقیق، گفتمان، به زبان تقلیل یافته است؛ اما در حقیقت نسبت یک‌به‌یکی میان گفتمان و زبان وجود ندارد. به عبارت دیگر، زبان، همان گفتمان نیست. تحلیل‌گر انتقادی گفتمان، ابتدا ویژگی‌های زبان‌شناختی متن را بررسی می‌کند (دستور زبان، نوع واژه‌گزینی، نحوه‌ی قرارگیری پاراگراف‌ها، انسجام، پیوستگی و...) سپس این ویژگی‌ها را به زمینه‌ی آن متن، متصل می‌کند. تحلیل‌گر انتقادی صرفاً نمی‌خواهد در سطح توصیف باقی بماند؛ او پا را فراتر از ویژگی‌های ظاهری متن می‌گذارد. سایمون استاتهام در کتاب *تحلیل گفتمان انتقادی: درآمدی کاربردی بر قدرت در زبان* می‌نویسد که گفتمان چیزی فراتر از زبان است. از نظر او، زبان نوعی سیستم انتزاعی‌ست که خارج از بافتار کلی، معنایی ندارد؛ اما گفتمان به این موضوع می‌پردازد که چگونه نحوه‌ی چینش ویژگی‌های زبان‌شناختی مختلف، مناسبات قدرت را بازتولید می‌کنند (Statham, 2022). فرکلاف معتقد است که: «زبان، به‌طور بنیادین در قدرت و مبارزه برای قدرت، مشارکت دارد و این مشارکت از طریق ویژگی‌های ایدئولوژیکِ آن، صورت می‌گیرد» (Fairclough, 2001, P. 14) بنابراین، هدف این نیست که در سطح توصیفی باقی بمانیم. تحلیل‌گر انتقادی وظیفه دارد تا وجوه ایدئولوژیکِ متن را نیز بررسی کند. در همین نقطه است که باید راجع به وجه انتقادی تحلیل گفتمان، اندیشید. انتقادی‌بودن، یعنی توجه به سویه‌های رهایی‌بخش مقاومت‌های سوژه‌ها. بنیان‌های دیالکتیکی این روش تحقیق، مانع از این می‌شود که تحلیل به ورطه‌ی نوعی جبرگرایی درافتد، جبرگرایی که تغییر

را به رسمیت نمی‌شناسد و در نهایت هم وضع موجود را بازتولید می‌کند. مسئله نقدِ موقعیتِ فعلی و گذار به آلترناتیوهای پیشروتر است. وضع موجود اگر با نژادپرستی، جنسیت‌زدگی و هرشکلی از دیگری‌ستیزی پیوند خورده است، پس آلترناتیوهای مان باید ما را از همین امورِ فعلی، رها سازند.

۲- تحلیل گفتمان انتقادی گزارش «اقتصادِ آنلاین»: چگونه قدرت و دانش یک‌دیگر را بازتولید می‌کنند

در این بخش تلاش می‌کنم تا با استفاده از چهارچوب روش‌شناختی و نظری که در بخش پیشین، مطرح کردم، گزارشی را که در پایگاه خبری «اقتصادِ آنلاین» منتشر شده است بررسی کنم. اتکای من در این بخش بر کتاب سایمون استاتهام است. این کتاب ابزارهای مناسبی را در اختیار تحلیل‌گر قرار می‌دهد. البته این را باید بگویم که این کتاب از همان نظریات رومن فرکلاف استفاده می‌کند؛ اما بحث‌های مفیدی راجع به تکنیک‌های تشخیصِ وجوه ایدئولوژیک متن دارد. تحلیلِ متن گزارش را به سه قسمت تقسیم کرده‌ام: بررسی عنوان، بدنه‌ی اصلی و جمع‌بندی نهایی. در هر بخش، ابتدا ویژگی‌های زبان‌شناختی متن را بررسی می‌کنم و سپس هر تحلیل‌ام را به سطح گفتمانی می‌برم تا وجوه ایدئولوژیک متن، مشخص شود. در سطح زبان‌شناختی نحوه‌ی واژه‌گزینی، دستور زبان، موقعیتِ جملات، انسجام، پیوستگی و... را بررسی می‌کنم و در سطح گفتمانی، رابطه‌ی میان این سویه‌های زبان‌شناختی با فرآیندهای سوژه‌سازی، مناسبات قدرت-دانش و... را تحلیل خواهم کرد.

عنوانِ هرمتنی، بسیار حائز اهمیت است؛ چون قرار است توجه مخاطب را به خود جلب کند. بنابراین، تحلیل گفتمان انتقادی را می‌توان از همان عنوان متن آغاز نمود. استاتهام می‌نویسد: «منطقاً تحلیل یک متن باید با تمرکز بر عنوان آن، آغاز شود» (Statham, 2022, P. 26). درواقع، عنوان، حاملِ اطلاعاتی درباره‌ی متن است؛ اما درعین‌حال باید به یاد داشته باشم که انتخاب عنوان، فرایندی ایدئولوژیک است (Ibid). عنوان گزارش «اقتصادِ آنلاین» چنین است: «هزینه‌های سنگین اتباعِ افغان بر اقتصاد ایران/ مهاجران افغان، ۴۵۰ همت یارانه می‌گیرند». اولین نکته‌ای که باید بررسی کنیم، ساختِ خودِ جمله است. در این عنوان، تأکید بر روی «هزینه‌های سنگینی» است که «اتباع افغان» روی «اقتصاد ایران» می‌گذارند. بیاید اول جمله را بازنویسی کنیم: اتباع افغان، هزینه‌های سنگینی برای اقتصاد ایران، دارند. فاعلِ جمله، افغانستانی‌تبارهای ساکن در ایران هستند. این فاعل به نوعی عملِ منفی

(هزینه‌بر بودن)، نسبت داده شده است. به عبارت دیگر، عنوان این گزارش، گزاره‌ای قضاوت-مبنا درباره‌ی افغانستانی‌تبارها، صادر می‌کند. قضاوت‌های ما بی‌طرف نیستند و حاملِ پیش‌فرض‌های مهمی‌اند. همان‌طور که پیش‌تر هم گفتیم، عنوان یک متن را با منطق و دلیلِ خاصی انتخاب می‌کنند. نکته‌ی بعدی درباره‌ی دو واژه‌ی «اقتصاد» و «ایران» است. این دو کلمه نسبت به انسانِ افغانستانی‌تبار، بیرونی محسوب می‌شوند. به عبارت دیگر، از یک طرف افغانستانی‌تبارهایی را داریم که به مثابه خارجی‌ها بازنمایی می‌شوند و از سوی دیگر واژه‌ی «ایران» را داریم که هیچ وجه اشتراکی با افغانستانی‌تبارها ندارد. از سوسور به بعد می‌دانیم که زبان، رابطه‌ای یک‌سویه با جهان بیرون ندارد. به سخن دیگر، زبان، «واقعیتی پیشینی را منعکس نمی‌کند، بلکه دسترسی ما به واقعیت را سامان می‌بخشد و بر می‌سازد» (استوری، ۱۴۰۳، ص ۱۴۷). در این گزارش، انسانِ افغانستانی‌تبار به مثابه موجودی مهاجم بازنمایی می‌شود که گویی آمده است منابع کشور را غارت کند و برود. به نحوه‌ی بر ساخت این سوژه دقت کنید: ما با انسانی مواجه هستیم که صرفاً از «منابع»، استفاده می‌کند و هیچ‌گونه مشارکتی هم ندارد (مسئله‌ای که بعداً به آن می‌پردازم). فوکو به ما آموخت که رابطه‌ی دوسویه‌ای میان قدرت و دانش وجود دارد. همین گزاره‌ی به‌ظاهر ساده، بدنه‌ی دانشی را تولید می‌کند که منجر به بازتولید سویه‌های نژادپرستانه و کلیشه‌های دیگری‌ستیزانه می‌شود. بنابراین، همان‌طور که در مدلِ دیالکتیکی-رابطه‌ای فرکلاف دیدیم، گفتمان به‌مثابه امری نشانه‌شناختی با اشیا مختلف (در این جا قدرت و دانش) رابطه برقرار می‌کند و صرفاً نوعی ابژه‌ی در-خود نیست.

در بدنه‌ی اصلی گزارش می‌خوانیم: «اگر فرض کنیم که هر تبعه‌ی افغانِ مقیمِ ایران، تنها روزی یک عدد نانِ سنگک مصرف کند، که در واقعیت بیشتر از این مقدار مصرف می‌شود، در مجموع روزانه ۱۸۰ میلیارد تومان یارانه‌ی نان به این گروه جمعیتی تعلق می‌گیرد.» در این جمله هم‌کننده‌ی کار، «تبعه‌ی افغان» هستند. دادنِ جایگاهِ فاعل به شخصی/گروهی خاص، صرفاً انتخابی زبان‌شناختی نیست. اصطلاحی در تحلیل گفتمان انتقادی وجود دارد به اسم «موقعیتِ سوژگی»^{۲۳}. منظور از موقعیتِ سوژگی، نحوه‌ی جایابیِ یک شخص/گروه در گفتمانی مشخص است. تحلیلِ نحوه‌ی جاگرفتنِ سوژه‌ای که این گزارش برمی‌سازد، بسیار مهم است. در این جمله، نسبت مهمی میانِ فاعل و فعل وجود دارد. فاعل این جمله کیست؟ «مجموعه‌ای از انسان‌های مصرف‌کننده.» به عبارت دیگر، مصرف‌کننده بودن به «تبعه‌ی افغان» نسبت داده شده است. در این جا، شاهدِ گفتمانی هستیم که شکلی از

²³ Subject-position

مناسبات نئولیبرالیستی را تبلیغ می‌کند. در نئولیبرالیسم، سوژه باید «تولیدگر»^{۲۴} باشد. سوژه‌ی نئولیبرال فقط می‌تواند به خودش اتکا کند. به عبارت دیگر، «عقلانیت حاکم بر بازار نیازمند کارگرِ انطباق‌پذیری‌ست که بتواند با ناامنی‌های عصرِ ریاضتِ اقتصادی و کاهشِ مزایای رفاهی، کنار بیاید» (Goodley, 2014, P. 95). بنابراین، سوژه‌ای که فقط نقشِ «مصرف‌کننده» را ایفا می‌کند، به هیچ «دردی» نمی‌خورد. بی‌دلیل هم نیست که گفتمان نئولیبرالیسم با نقد دولت رفاه پیوند می‌خورد. از منظر این گفتمان، دولت رفاه شهروندانی «تن‌پرور»، تولید می‌کند. بنابراین، در این گفتمان، انسانِ افغانستانی تبار به مثابه آدمی «غیرتولیدگر» بازنمایی می‌شود. گفتمان همواره اموری را رؤیت‌پذیر و اموری دیگر را رؤیت‌ناپذیر می‌سازد. بر همین اساس، هر گفتمانی سوژه‌ی خودش را برمی‌سازد؛ بنابراین گفتمانِ ضدِ مهاجرت هم انسانی را که از افغانستان آمده است به‌عنوان قسمی «دشمنِ مصرف‌گرا» بازنمایی می‌کند. همین گفتمانِ مهاجرت‌ستیز، میزانِ مشارکتِ انسانِ افغانستانی تبار در اقتصادِ کشور را حذف می‌کند. این گفتمان به شکلی این انسان را به تصویر می‌کشد که گویی او در خانه نشسته است و صرفاً می‌خورد و می‌آشامد. مثلاً درجایی از همین گزارش می‌خوانیم: «منابع عمومی صرفِ ارائه‌ی خدمات به جمعیتی می‌شود که هیچ نقشی در تأمین مالیِ این خدمات ندارند.» حال آنکه می‌دانیم این انسان‌ها برای بقایشان مجبور به کار کردن هستند. حتی برای کوچک‌ترین موارد هم از آن‌ها پول گرفته می‌شود. تمام این امور، رؤیت‌ناپذیر می‌شوند. تحلیل گفتمان انتقادی دقیقاً همین مسائل را نشان می‌دهد؛ این‌که چه چیزهایی رؤیت‌پذیر و چه چیزهایی رؤیت‌ناپذیر می‌شوند. تکرار واژگان، یکی دیگر از مسائلی‌ست که در این گزارش به چشم می‌خورد. می‌دانیم که در تحلیل گفتمان انتقادی باید انسجام^{۲۵} و پیوستگی^{۲۶} متن را بررسی کرد. انسجام «به ارتباط درونی بین جملات در یک متن اشاره دارد» (Statham, 2022, P. 76). انسجام یک متن از طریقِ مجموعه‌ای از ابزارها، حفظ می‌شود. یکی از این همین ابزارها، تکرار^{۲۷} است. تکرار خاصیتِ متقاعدکنندگی دارد. به عبارت دیگر، نویسنده با تکرارِ واژه/واژگانی مشخص قصد دارد خواننده را قانع کند. واژه‌ی «غیرقانونی» دائم در این گزارش تکرار می‌شود. درجایی از همین گزارش می‌خوانیم: «از مهم‌ترین پیامدهای حضورِ غیرقانونیِ اتباع خارجی...» یا در جایی دیگر داریم: «در کنار فشارهای اقتصادی و اجتماعی، نگرانی‌هایی جدی دربارهٔ تبعات امنیتی مهاجرت غیرقانونی نیز وجود دارد.» یا در

²⁴ Productive

²⁵ Cohesion

²⁶ Coherence

²⁷ Repetition

جمله‌ای دیگر: «کارفرمایانی که به دنبال هزینه‌های کم‌تر هستند، ترجیح می‌دهند نیروی کار غیر قانونی افغان را استخدام کنند». نسبت دادن این واژه به گروهی از انسان‌ها، امکان هم‌دلی را از مخاطب، می‌ستاند. به زبان دیگر، واژه‌هایی از این دست، به خواننده اجازه نمی‌دهند که، مثلاً در این مورد، با انسان افغانستانی تبار نوعی حس نزدیکی را تجربه کند. یکی دیگر از تکنیک‌های حفظ انسجام متن، استفاده کردن از کلمات هم‌خانواده^{۲۸} است. در همین گزارش بارها با واژه‌هایی چون «بیگانه»، «تبعه‌ی افغان»، «غیرمجاز»، «ناشناس» و... مواجه هستیم. این واژه‌گزینی افراطی^{۲۹} در خدمت بازتولید درون‌مایه‌ی اصلی متن است؛ یعنی دیگری‌سازی از انسان افغانستانی تبار. در گفتمان مهاجرت‌ستیزی، این واژگان حضوری همیشگی دارند. استاتهام می‌نویسد: «به‌طور مثال، در مقاله‌ای که در مطبوعات جناح راست منتشر شده است، انتظار داریم که واژه‌هایی مثل «غیرقانونی» بارها تکرار شود (Statham, 2022, P. 81). مسئله‌ی بعد پیوستگی متن است. درحالی که انسجام یک متن به روابط درون-متنی ارجاع می‌دهد، پیوستگی، رابطه‌ی میان یک متن و زمینه‌ی اجتماعی‌اش را نشان می‌دهد (Statham, 2022). به عبارت دیگر: «پیوستگی ارتباط بیرونی بین متن و موقعیتی‌ست که متن در آن رخ می‌دهد» (Ibid). متن گزارش «اقتصاد آنلاین» در زمانی نوشته است که بخش قابل توجهی از جامعه بر علیه مهاجران، موضع گرفته‌اند. این متن را می‌توان به زمینه‌ی کلی جامعه‌ی فعلی ایران مربوط دانست. درهمین مدت، بدنه‌ی دانش عظیمی حول انسان افغانستانی تبار شکل گرفته است. این بدنه‌ی دانش زمینه‌ی کلی را فراهم می‌آورد که در آن می‌توان به تحلیل متون مختلف پرداخت. گزارش «اقتصاد آنلاین» هم به همین بافتار متصل است. البته می‌توان این متن را به زمینه‌ی بین‌المللی هم مرتبط دانست. مثلاً پس از روی کار آمدن داندل ترامپ در ایالات متحده، بسیاری از مهاجران، دقیقاً با برچسب‌هایی مشابه، از آمریکا اخراج شدند. ایران هم از بحران جهانی مهاجرت‌ستیزی، جدا نیست.

یکی دیگر از موضوعاتی که دائم در این متن تکرار می‌شود، ایجاد تضاد میان مردم و افغانستانی تبارهاست. در مدل فرکلاف آموختیم که اموری هم‌چون تواناسالاری^{۳۰}، جنسیت‌زدگی، نژادپرستی و... کارکردهایی دارند. بنابراین، تحلیل‌گر انتقادی گفتمان، وظیفه دارد تا نوعی تحلیل کارکردگرایانه^{۳۱} هم انجام دهد. می‌توان نشان داد که گفتمان‌هایی که تضاد را میان مهاجران و مردم عادی می‌برند، تضاد اصلی را رؤیت‌ناپذیر می‌سازند. اگر ما قبول

²⁸ Synonym

²⁹ Overlexicalization

³⁰ Ableism

³¹ Functional analysis

داریم که در بازار کار چیزی به اسم استثمار وجود دارد؛ پس فرقی نمی‌کند این کارگرِ افغانستانی تبار باشد که استثمار می‌شود یا کارگر ایرانی. بنابراین، تضاد واقعی میان کارفرما و کارگر بی‌ثبات کارِ افغانستانی تبار (و صد البته کارگر ایرانی‌ست). بگذارید یکی از جملات همین گزارش را بررسی کنیم: «کارفرمایانی که به دنبال هزینه‌های کمتر هستند، اغلب ترجیح می‌دهند نیروی کار غیرقانونی افغان را استخدام کنند. این وضعیت به کاهش فرصت‌های شغلی برای کارگران ایرانی، به‌ویژه در مشاغل ساختمانی و خدماتی، منجر شده و ساختار اشتغال رسمی را مختل کرده است.» در این جمله اتفاق جالبی رخ می‌دهد. فاعل جمله، «کارفرمایان» هستند؛ یعنی، انجام‌دهنده‌ی کار (فعلِ استخدام کردن)، خودِ صاحبانِ مشاغل‌اند. واژه‌ی «افغان» به لحاظِ دستوری، کار رویش انجام می‌شود. به عبارت دیگر، «افغان» نقشِ مفعول جمله را بازی می‌کنند. اما، چه کسانی به‌عنوان «مقصر» شناخته می‌شوند؟ جواب: «افغان‌ها». به فعل‌هایی که برای بازنماییِ سوژه‌ی «افغان» استفاده می‌شود، توجه کنید: «کاهش‌دهنده‌ی فرصت‌های شغلی»، «مختل‌کننده» و... در تحلیل انتقادی گفتمان، باید صفاتی را که به افراد/گروه‌ها نسبت داده می‌شود، بررسی کرد. سوژه‌ی افغان باتوسل به قضاوت‌های منفی، بازنمایی می‌شود. دقیقاً در همین نقطه است که تحلیل رؤیت‌پذیری/ناپذیری باز هم مهم می‌شود. این‌که کارفرما ترجیح می‌دهد از نیروی کارِ ارزان‌تر استفاده کند، به‌خاطر افغانستانی‌تبارها نیست. کارفرما از نیروی کار ارزان استفاده می‌کند تا سود خویش را افزایش دهد. اما اگر فضای دموکراتیکی در کشور حاکم بود و هم کارگران ایرانی و هم افغانستانی‌تبار می‌توانستند برسرِ دستمزدهای‌شان با کارفرما، چانه بزنند و از منافع خودشان دفاع کنند، دیگر این «تضاد» میان کارگر ایرانی و افغانستانی‌تبار، بی‌معنا می‌شد. بنابراین، کارکردِ اصلیِ نژادپرستی، بازتولیدِ نظمِ فعلی از مجرای ایجاد تضادهای دروغین و کسبِ رضایتِ مردمِ عادی‌ست.

تحلیل گفتمان انتقادی صرفاً محدود به کلمات نیست؛ در این چهارچوب روش‌شناختی، تصاویر هم بررسی می‌شوند. رولان بارت، نشانه‌شناسِ فرانسوی، از دو سطح تحلیل نام می‌برد. در سطحِ دلالت اولیه، پژوهش‌گر به توصیفِ عکس می‌پردازد و در سطحِ دلالتِ ثانویه به معنایِ عمقیِ تصویر، توجه می‌کند (استوری، ۱۴۰۳). در عکسِ گزارشِ «اقتصاد آنلاین»، تعدادی انسانِ افغانستانی‌تبار می‌بینیم که سوار بر نیسان هستند. در میان آن‌ها، هیچ زنی دیده نمی‌شود. و صورت برخی از آن‌ها با تکه پارچه‌ای پوشیده شده است. مکان عکس هم نامعلوم است. در سطحِ ثانویه، این تصویر بانوعی استعاره‌ی «هجوم مهاجران» پیوند خورده است، مهاجرانی که به‌سوی

مرزهای ایران «حمله‌ور» شده‌اند. این شکل از بازنمایی کلیشه‌ای با نوعی «جمعی‌سازی» همراه می‌شود. در تحلیل گفتمان انتقادی، «جمعی‌سازی^{۳۲}» در مقابل «فردی‌سازی^{۳۳}» قرار می‌گیرد (Statham, 2022). در بافتار این متن، افغانستانی‌تبارها به عنوان «یک گروه» بازنمایی می‌شوند. به عبارت دیگر، در این گفتمان، تکرار و فردیت میان مهاجران نادیده انگاشته می‌شود. سویه‌های ایدئولوژیک این جمعی‌سازی کاملاً آشکار است: تمامی مهاجران «دزد»، «مهاجم»، «مصرف‌گر صرف»، «غیرقانونی» و... هستند. این جمعی‌سازی کاملاً در این تصویر مشهود است: مشت‌ی مرد مهاجم که به سوی مرزهای ایران روانه شده‌اند. علاوه بر این، افغانستانی‌تبارها همواره به عنوان جمعی از مهاجران بازنمایی می‌شوند و سهم آن‌ها در اقتصاد کشور، نادیده گرفته می‌شود. به عبارت دیگر، افغانستانی‌تبارها تا ابد مهاجر هستند. در مقابل، «ایرانی‌ها» با شغل‌شان معرفی می‌شوند.

۳- مقاومت، زندگی‌ست: نوشته‌های زنان افغانستانی‌تبار

در این بخش به بررسی تعدادی از نوشته‌های زنان افغانستانی‌تبار می‌پردازم، نوشته‌هایی که گفتمان غالب حول نژادپرستی سازمان‌یافته در کشور را به چالش می‌کشند. این نوشته‌ها چیزهایی را رؤیت‌پذیر می‌کنند که در نوشته‌ی پیشین از دیدگان پنهان می‌ماندند؛ یعنی رنج غیررسمی بودن. رنج غیرخودی بودن. رنج حاشیه‌نشین بودن. نوشته‌های این بخش را از پایگاه خبری «پیام ما» برداشته‌ام. مثل صفحات قبل، سعی می‌کنم تا با استفاده از تحلیل گفتمان انتقادی، این متون را بررسی کنم. هم‌زمان تلاش خواهم کرد تا نحوه‌ی بازنمایی گزارش «اقتصاد آنلاین» را با نحوه‌ی بازنمایی گزارش «پیام ما» مقایسه کنم. این مقایسه به ما نشان می‌دهد که «واقعیت» تا چه پایه می‌تواند شکننده باشد. به سخن دیگر، آنچه که به عنوان «حقیقت مسلم» می‌انگاریم، حاصل نظم‌های نشانه‌شناختی و بازنمایی‌های رسانه‌ای است. محروم ماندن از شنیدن صدای‌های مخالف، امری بسیار خطرناک است و می‌تواند جامعه‌ای دیگری‌ستیز، غیرنقاد و خودمحور بیافریند.

نژادپرستی یک پدیده‌ی فردی نیست؛ یعنی نمی‌توان آن را به اذهان سوژه‌های منفرد، فروکاست. به عبارت دیگر، نژادپرستی ارتباطی با خوب/بد بودن ندارد. بیشتر ما این پیش‌فرض را داریم که فقط «آدم‌های بد» می‌توانند

³² Collectivization

³³ Individualization

نژادپرست باشند. اما این تصور، کاملاً غلط است. باید تفاوتی میانِ سوگیری‌های فردی و نژادپرستی به مثابه امری نهادینه‌شده، قائل بود. یک نفر می‌تواند نسبت به نژاد، ملیت یا قومیت خاصی سوگیری‌ها و کلیشه‌های دیگری‌ستیزانه داشته باشد. اما نژادپرستی امری نهادی‌ست؛ به این معنا که قدرت‌های ساختاری از آن پشتیبانی می‌کنند. وقتی سیستمِ اداری-سیاسی-اقتصادی یک کشور برپایه‌ی قسمی تبعیض، بنا نهاده شده باشد، دیگر صرفاً با سوگیری‌های سوژه‌های منفرد، مواجه نیستیم، بلکه با نژادپرستی ساختاریافته‌ای روبه‌رویم که منطق‌اش بر طرد اجتماعی، استوار است. در اولین روایت، کمی با زندگی پر از رنج یلدا آشنا می‌شویم. او می‌نویسد: «از زمانی که چشم‌هایم باز شد و خودم را شناختم، کلمه‌ی «افغانی» را نه به‌عنوان ملیت یا هویت، بلکه به‌عنوان یک فحش و یک برچسبِ تحقیرآمیز شناختم. من هم مثلِ باقی بچه‌ها می‌خندیدم و بازی می‌کردم و بچگی می‌کردم، اما احساسم این بود که وصله‌ی ناجور این جامعه هستم.» در همین چند خط، با نژادپرستی ساختاریافته‌ای مواجه هستیم که، در این‌جا، انسان‌هایی را به‌خاطر ملیت‌شان، به حاشیه می‌راند. این شکل از بازنمایی را مقایسه کنید با گزارشِ «اقتصاد آنلین». در آن گزارش، انسانِ افغانستانی تبار «بیگانه»، «غیرخودی»، «مختل‌کننده» و «مهاجم» بود. اما در این گزارش، با تمام آن چیزهایی مواجه می‌شویم که گزارش «اقتصاد آنلین»، رؤیت‌ناپذیر کرده بود. نکته‌ی بعدی این است که در این‌جا یلدا خود زبان به سخن می‌گشاید. اسپوak به ما آموخت که بازنمایی فرودست همراه با نوعی «خشونتِ اپیستمیک»³⁴ است. یعنی صدایِ فرودست زیرِ لایه‌هایی از بازنمایی، خفه می‌شود. اما در این‌جا، یلدا خود از زندگی‌اش دفاع می‌کند. به عبارت دیگر، می‌توان گفت که او به‌خوبی مختصاتِ حیاتِ انسانِ حاشیه‌نشین را ترسیم می‌کند.

افغانستانی‌تبارهای ساکن ایران، همواره موقتی بوده‌اند. موقتی‌سازی زندگی یعنی تعلیق امکان‌های زیستِ مسالمت‌آمیز و برابانه‌ی انسان‌ها کنار یک‌دیگر. حتی آدم‌هایی هم که در همین خاک به دنیا آمده‌اند، به‌عنوان «غیرخودی» شناخته می‌شوند. کارت‌های آمایش را در نظر بگیرید. این کارت‌ها، درمقابلِ شناسنامه‌های رسمیِ ایرانی‌ها قرار می‌گیرند. انسانی که کارت آمایش دارد هیچ‌وقت قرار نیست «ایرانی» شود؛ او همواره به‌مثابه دیگری بازنمایی می‌شود که دیر یا زود باید برود. انسانِ موقتی، خانه‌ای ندارد. و این عمقِ نژادپرستی نهادینه‌شده در ساختارهای حقوقیِ ایران را نشان می‌دهد. عاطفه می‌گوید: «کارت آمایش را در کیفم می‌گذارم و برای اولین

³⁴ Epistemic violence

روزی کاری بعد از جنگ می‌روم سرکار. باید از زیر قرآن مادر رد شوم و به او دل‌داری بدهم که «سفر قندهار که نمی‌روم». در جای دیگری می‌گوید: «در اتوبوس فقط من افغانستانی هستم. چندبار مدارکم را می‌بیند. از پنجره که بیرون را نگاه می‌کنم، می‌بینم چند مرد را که دستگیر کرده‌اند، کنار خیابان نشسته‌اند. کاری از دستم برایشان بر ساخته نیست. راه که می‌افتیم، حرف‌های مردم شروع می‌شود: «همه‌ی این‌ها جاسوس‌اند.» این اتوبوس دقیقاً همان مکانی‌ست که شناسنامه‌داران را از آمایش‌داران، جدا می‌کند. شناسنامه‌داران بازرسی نمی‌شوند؛ اما آمایش‌داران، چرا. عاطفه همان دیگری‌ست که نژادپرستی نهادینه‌شده او را به انسانی موقتی تبدیل کرده است. کارتِ آمایش مادیت‌یافتگی ایدئولوژی تفکیکِ نژادی‌ست. او می‌نویسد: «با دست لرزان به خواهرم پیام می‌دهم که به مادر بگویند نگران نباشد، امروز هم رد شد.» عبارت «امروز هم رد شد» دال بر همین موضوع است؛ یعنی موقتی بودن. روایتِ یلدا و عاطفه را مقایسه کنید با روایتِ «اقتصاد آنالین»؛ با دو شکل کاملاً متفاوت از بازنمایی مواجه هستیم. البته این را باید بگویم که من کاری با نویسندگان گزارشِ «اقتصاد آنالین» ندارم. مسئله سوژه‌های نژادپرست نیست. مشکل همین نژادپرستی نهادینه‌شده است که به گفتمان مسلط تبدیل شده است. افراد این کردوکارهای نژادپرستانه را درونی‌سازی می‌کنند. به عبارت دیگر، نژادپرستی به فهم متعارفِ اعضای جامعه تبدیل می‌شود. زمانی که چنین پدیده‌ای رخ دهد، با نوعی طبیعی‌سازی^{۳۵} روبه‌رو هستیم. طبیعی‌سازی، تاریخ‌زدایی می‌کند. این فرایند کاری می‌کند که باور کنیم، در این‌جا، دیگری‌سازی از افغانستانی‌تبارها، امری بدیهی‌ست. گویی از اول، چنین نژادپرستی وجود داشته است. انسان‌ها یادشان می‌رود که خودشان جهان اطرافشان را می‌سازند؛ اما در طی نسل‌های متمادی، فراموش می‌کنند که این خودشان بوده‌اند که تمامی این ساختارها را به وجود آورده‌اند. پژوهش‌گر انتقادی وظیفه دارد، به قولِ فوکو، تاریخیت^{۳۶} لحظه‌ی اکنون را نشان دهد.

بیاید جوری دیگری هم به این دو گزارش نگاه کنیم. در گزارشِ اول، ما با جمعی‌سازیِ افغانستانی‌تبارها، مواجه هستیم؛ چیزی که امکان هم‌دلی را از بقیه‌ی انسان‌ها، می‌ستاند. در گزارش دوم، اما، اسامی ذکر شده‌اند. هر افغانستانی‌تباری، قصه‌ی خودش را دارد؛ بنابراین در این مورد، با قسمی فردی‌سازی روبه‌رویم. فردی‌سازی میزانِ نزدیکی را افزایش می‌دهد. انسانی که این دو گزارش را می‌خواند، واکنش مشابه‌ای به آن‌ها نخواهد داشت. در

³⁵ Naturalization

³⁶ Historicity

گزارش اول، او دور می‌شود، ولی در گزارش دوم احساسات متفاوتی را تجربه می‌کند. همان‌طور که این دو گزارش نشان می‌دهند، احساسات ما، اموری صرفاً فردی نیستند. احساسات اموری سیاسی هم هستند. کسی که فقط گزارش اول را می‌خواند، درگیر عواطف نژادپرستانه‌ای می‌شود که در نهایت او را وامی‌دارند در، مثلاً، اخراج مهاجران، همکاری داشته باشد. درمقابل، گزارش دوم، عواطف خواننده را در جهت مخالفت با مهاجرت‌ستیزی سازمان‌یافته، برمی‌انگیزد.

۴- جمع‌بندی

در این متن تلاش کردم تا با استفاده از چهارچوب روش‌شناختی تحلیل گفتمان انتقادی و نظریات میشل فوکو در حوزه‌ی مناسبات قدرت، به بررسی نحوه‌ی بازنمایی افغانستانی‌تبارها در دو گزارشی که در پایگاه خبری «اقتصاد آنلاین» و «پیام ما» منتشر شده‌اند، بپردازم. نتیجه‌ای که از این جستار می‌توان گرفت این است که نژادپرستی نه امری فردی، بلکه بیشتر یک پدیده‌ی نهادینه‌شده است. این را می‌توان در گزارش «اقتصاد آنلاین» مشاهده کرد. این گزارش با برساختن سوژه‌ای «مهاجم» و «مصرف‌گرا»، تبعیض سیستماتیک حاکم بر نهادهای مختلف کشور را رؤیت‌ناپذیر می‌سازد. درمقابل اما دیدم که ضدروایت‌های یلدا و عاطفه امور دیگری را رؤیت‌پذیر کردند؛ یعنی رنج موقتی بودن، چیزیی که هیچ‌جایی در گزارش اول ندارد. شاید بگویید که این دو شکل از بازنمایی هستند و هیچ دلیلی وجود ندارد که بخواهیم به سود یکی از آن‌ها استدلال کنیم. مسئله هم همین است. تحلیل‌گر انتقادی، مثل تمام آدم‌های دیگر، سوگیری دارد؛ اما او عامدانه جهت‌گیری را در تحقیق می‌آورد. باید این نگاه اثبات‌گرایانه به علم را رد کرد که گویی حقیقت تکینی آن بیرون وجود دارد و پژوهش‌گر هم ملزم است آن را کشف کند. بنابراین، در تحلیل گفتمان انتقادی، پژوهش‌گر باید موضعش را به‌صراحت اعلام کند.

منابع فارسی:

استوری، جان. (۱۴۰۳). *مطالعات فرهنگی درباره‌ی فرهنگ عامه*. ترجمه‌ی پاینده، حسین. تهران: نشر آگه.

اقتصاد آنلاین. (۱۴۰۴). «هزینه‌های سنگین اتباع افغان بر اقتصاد ایران / مهاجران افغان، ۴۵۰ همت یارانه می‌گیرند».

لینک گزارش: <https://www.eghtesadonline.com/008gqx>

پیام ما. (۱۴۰۴). «زخمی آتش‌بس». لینک گزارش: <https://payamema.ir/payam/134918>

دلوز، ژیل. (۱۳۸۹). فوکو. ترجمه‌ی سرخوش، نیکو و جهان‌دیده، افشین. تهران: نشر نی.

فوکو، میشل. (۱۳۹۰). *اراده به دانستن*. ترجمه‌ی سرخوش، نیکو و جهان‌دیده، افشین. تهران: نشر نی.

فوکو، میشل. (۱۳۸۹). *تئاتر فلسفه: گزیده‌ای از درس گفتارها، کوتاه‌نوشت‌ها، گفت‌وگوها*. ترجمه‌ی سرخوش،

نیکو و جهان‌دیده، افشین. تهران: نشر نی.

فوکو، میشل. (۱۳۷۸). *مراقبت و تنبیه: تولد زندان*. ترجمه‌ی سرخوش، نیکو و جهان‌دیده، افشین. تهران: نشر نی.

English Sources:

Fairclough, Norman. (2010). *Critical Discourse Analysis: The Study of Language*. New York: Routledge.

Fairclough, Norman. (2001). *Language and Power*. New York: Routledge.

Goodley, Dan. (2014). *Theorizing Disablism and Ableism: A Critical Disability Studies Perspective*. New York: Routledge.

Statham, Simon. (2022). *Critical Discourse Analysis: A Practical Introduction to Power in Language*. New York: Routledge.

